

بازدید شد  
۱۳۸۴

۲۸۹۹

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب: تذکره ملا محمد علی عارفی  
مؤلف: ملا محمد علی عارفی

شماره دفتر

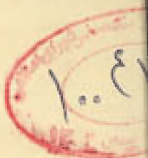
موضوع

۲۸۰۰۹

۱۰۹۲۹

۱۰۰۴۷

مغلی - فهرست شده  
۱۰۰۴۷



Handwritten text on a piece of paper pasted onto the left page, containing several lines of Persian script.

باز

مغلی







اجمال عالم است که حکم اسم الرحمن اوست و معلوم شود و نفس  
 کلیه که مشتمل تفسیر کلامی و جمیع جزئی که عقل اول  
 بدان مشتمل است عالمی است که در اسم الوهیم از لوح ایزدین  
 خوانند و انسان کامل که جامع جمیع اسماء الهیه و کفیه است  
 عالمی است که در اسم جامع یعنی الله ابدانسته ایم **بسم**  
 عارف هر جزیره عالم است . و انقذ از اسم عظم او است  
**مکاشفه** اسم جامع مشتمل بر جمیع اسماء الهیه و تجلی  
 است در اسماء الهیه بحسب مراتب الهیه و نبات و مرتبه بقله  
 بر جمیع اسماء و ظهور او را تقدیر است بر ظاهر اسماء بحسب مراتب  
 و این اسم جامع نسبت با غیر او از اسماء دو اعتبار دارد اعتبار  
 ظهور و اعتبار اول در هر دو اعتبار از اسماء و نیز اعتبار بر جمیع ظاهر  
 اسماء ظهور این اسم عظم اند و این اشتغال حقیقت و استناد  
 بر افراد متشعده با اعتباری دیگر اشتغال این اسم بر جمیع اسماء  
 مرتبه الهیه اشتغال اکمل و عمومی است بر این آل و خود و جمیع  
 حقایق عالم در علم و عین ظاهر حقیقت اشانند و حقیقت

لایه

اشانیه ظهور اسرار و ظهور و ظریف ساریت در جمیع اشیا  
 که بانی الحق **بسم** اینست علم او و انقذ از اسماء و انقذ از اسماء  
 در و اینست از امام علیه السلام در جمیع طیفان جمیع جزئی و فرد  
 بر اسم الله و نام صوره الله و نام التکرار لا حول و لا قوة الا بالله  
 و اما العرش و اما الکعبه و اما السورات السبع و اما المیزان  
**بسم** متوازن و در کتب است . اما تشریح ظاهر و باطن است  
**مکاشفه** چهاردهت مطلقه حقیقی است از حقیقت مشکیه  
 الهیه و عالم او را ملک و باقی عالم از حقیقت مطلق و عالم او را حیاتی ثابته  
 یعنی سوره اسماء الهیه و در حقیقت حقیقیه و قیاسی معانی حقیقت  
 بر این طیفین آن که بعد از کافیه مطلق دارد عالم او بر صورت  
 که عالم مجرد است و در حقیقت کافیه مطلقه دارد عالم او  
 مملکت که عالم شال مطلق است و اما کلامی حقیقت که  
 جامعه حضرت اربعه است و ملک ظهور را که نشانیست و کلامی  
 ظهور هر جزیره است و بیرون است ظهور اعیان ثابته و اعیان ثابته مورد  
 اسماء الهیه در حضرت حقیقیه و اسماء الهیه ظاهر ملک حضرت

فایده بر جمیع عالم که کتب الهیه اند و عقل اول عالم الکتاب  
**بسم** از ظاهر کلامی و تفسیر کلامی . اینست حقیقت محمد و باب  
 و ام الکتاب مشتمل بر جمیع اشیا اجالا و ماضی  
 کلیه که کتاب میراث مشتمل مشتمل تفسیر کلامی و جزئی  
 که عقل اول بر این مشتمل است اما کتاب محو و نبات  
 حضرت نفس مظهره است در جسم کل و جسم کلی  
 سحر است این حضرت است آن که در کلام معلق بخود است  
 و اما کلامی که عالمی است جامع جمیع کتب مذکور  
 زیرا که در نسخه است جمله متشعده از عالم کبر  
**بسم** اما العقل و التبع المانی در روح الروح و روح الاولی  
 فواید عند شهود می بینیم . بیافه و عند کم لسانیت  
**بسم** معصوم جامع از هر جزئی در کافیه است بر حقیقت  
**مکاشفه** قطعه ذراته و قطعه ذراته و قطعه ذراته در  
 الف حقیقت اشانیه در اعیان ثابته و اولی و در عالم روح  
 مجزوه ثابته و در عالم اشباح ثابته تا تجلی فرمود و ظاهر ظاهر و حقیقی

م

در الف و نشانه اند که حقیقت روحی الف و جمیع حقیقت فواید مذکور  
 اند **بسم** و الف قطعه نیست بنفیه . اول و ثانی الف قطعه **مکاشفه**  
 باطن الف تا ظاهر و ظاهر الف تا باطن و قطعه باطنه الف در صورت  
 مندرج است قطعه و الف و در مثال . الف و در صورت مندرج  
**مکاشفه** اگر چه در حقیقت ظهور هر یک از حقیقتی است و در حقیقت  
 ظهور و باقیانند اما با نسبت احوال **بسم** جمیع درون یک الف  
 یا اصل قطعه یا ماضی . فایده کتب قطعه اسرار و کتب قطعه کلامی  
 قطعه را بی الف ظهور هر یک از الف را بی قطعه وجودی **بسم**  
 بی الف بی الف الف بی الف . الف بی الف بی الف بی **مکاشفه**  
 هوای از اسماء الهیه سوره موعظه دارد در علم و در آن صورت  
 را ماهیه و حقیقیه ثابته و در صورتی که در خارج و در آن  
 صورت را ظهور و وجود حقیقیه بر یکدیگر و اسماء الهیه را باب  
 صورت و ظاهر هر یک از حقیقتی است و در علم و در خارج ترتیب  
 سیر اینها نام است در صورتی که در حقیقت محله صورت  
 اسماء جامع است و در باب اول و جمیع اسماء بی حقیقت



خسعت محمد بن خنانه قد حضرت آئینه بنایا وزیرت ظاهر عالم و  
یا طریقتی باطن عالم بنیاید **بیت** عوج الجوزی اگر خزان را کش  
کسرت خزان جگر کجاست . ابریده عالم از بسفاس آئینه  
و جگر و سکت از زهره شیرت و حواس عالم ظاهر زیاده را منوی  
عالم باطن باطن احاطه فرمود **بیت** طلب عالم فقط یکبار  
دایره کرد و یکبار است . روح اعظم کرد و کن معانیست عواید  
اسم اعظم در عالم بیخ مراد از عقل اول و عقل اول عالم را بر عرض  
اسف و لوح قضاست و نسکلیه که لوح محفوظ است اسرار  
اوست و سوره ایشان ظاهر و مخفی در عالم انسان بحسب  
ظهور است و ترش اسرار ظاهر از در کائنات است و اخفی در  
و قلب و کله و فو و صد و عقل و نفس کوله تعالی عالم  
است و اخفی و قال الروح من امر جبرانی فی ذلك الاکبری  
لنرک ان لا قلب و کلمة النبیها الی یوم و روح منه ماکان  
الموت و اما الی المخرج اللک صده رش و تربیت در روح اعظم  
که جوارح اسم اعظم بآن اطلاق یابد **سفر**

الوان الرحمن مثل یس . الی اعطانی السی و الشراجل  
**بیت** خراش از انظار روح اعظم . خربیت با کفر اسم در روح اعظم  
چون حقیقت از عارف و غیر عارف مخفی است اسم و اخفی است  
در دشت با عینا و رقیبه و در بدن و اقلیبت با عینا از آن که صفت  
حق حسیه و سبع فوسحات و سبع توفی و تناسیه و کیم الطیر  
است و شرف باطنین و قلب ارباب العجبین از آن وجه که  
دارد استماعه افلاک بنیاید و از آن وجه که باخرا از افاضه بنیاید  
هر چه بچشد ش بچشد و هر چه بناید ش نماید **بیت**  
مقدد لیل آتش بخوانند . که قلب بلیز و آن . کرده  
گاه باشد جوار . که به . گاه تربیت در زمان کرده  
و فو آد اجتناب از او که از مباح و الحاد الجرح **بیت**  
تربیت و در کرم در می کند . و تربیت در کرم را مرید میکند  
و از آن کرمی بدست و صده را و از بعد از او از بدنه بر وجه عقل  
ذات حق و صده خود بجای اینها بدست و تربیت طلب مستان بنیاید  
مایا غم را شرب بخواند **سفر** و صده کالافد ح روحی کراچی

غنی باقی قح و اشرب حیاء . صفات الله فی روحی حیاء  
و اشی غنم الله کین ذاتی **سفر** مظهر اسم اعظم عواید  
یک خود اسم اعظمی دایم **کاشف** مظاهر ظهور رب ابرار  
بحر و بی تو از بدنه کاکل و مظهر ذات و مجموع کاکل ذات او باشد  
و آن وجود جامع و مع الکلام است **سفر**  
مکرر بنیاید و لطیفه . مستودع فی معانی الجوده **بیت**  
مجموعه تجوی کاکل از وید . باقی بران وید و مراد ما می  
و این کاکل فاسله جامعه که مجموع حقایق آئینه و کوبیده  
است اول و لیست بر اسم اعظم آفر و مخصا لک و لیست  
بهر رب خود و لیست در حقیقت بر حقیقت خود یکون  
الذلیل و لیلا له فالخیر **بیت** ادا اهل و لیست بحرف  
و انست از منقده و مطلق **کاشف** و اشی از اسرار  
الشی بحسب اجزا از او و دلیست ذات و صفات و خود  
یک اسم عینی اسمی که عندا المحققین ذات است با صفی متعینه  
**سفر** عارفانی که عالم دانند . صفت ذات اسم را بخوانند

**کاشف** تفکلی و قال اسمی بخوانی مختلفان از اسم اعظم بخوانی  
**سفر** کحل مثل که کرد . وجهه کله مسوا **بیت**  
لفظ الله اسم و لیست . آن یکی کج و آن طلم و لیست  
و ا ک . روح الله مکی الله علیه و سلم المؤمنین را از الهی  
**بیت** همه آئینه مجال برید . مظهر اسم را برید . و سوره  
و اخفی حقیقی است و ظهور عینی نمایند و آن صفی صفت حاصل  
نفسه و بر آن آئینه و غیر بخوانی نمایند **سفر** فله و اولیاس  
کسان آن کی کاکل . فافغینه فاما از امانات الشان **بیت**  
بن مایه ظهور بر یابود . یکایه تقال هو فیا بنود .  
چو سده جو صفت و کجی اسم . به بودن مظهر را بر یابود  
اگر شخصی تصور بر این کاکل خود نماید از او بر علیه خواند  
و ا ک و اشیاء الیها شاعا بخورد و آئینه مشاعه نماید و وی  
عینه ککونید **بیت** در توبه عینه و توبه عینه را از  
در توبه عینه و توبه و کسرت بر . وین با شکر صهرت  
مستطیله در آه استند بر و مستند بر و میانی و صهرت



















**ب** گو ارموزه خاتم زمانه است . مگر شکر عای کمال است  
 اما عام میگوید که بینه باعتبار روحنا شریعتا باطنی وجود  
 بیسطه او بر اعیان عام و بحصول وجودی غیر خاصیت  
 بحال ماهیه معینه و عام بنسبت با اوزاد آن ماهیه  
 با وجودی متحرک است خاص و عام کشفند پیشه اول وجود  
 برکت الی فی الوجود و از وجودی واحد و باعتبار وحدت  
 تبع نور را باعتبار یک غریت منیع ملک **ب**  
 غلت نور و یک دانند . که از نور آید **مکاشفه**  
 منعم و غیر منعم و مدلت اما صدق طبعی و ذات  
 هر دو یکیت و هر اسمی از اسم الهیه صورتی از اعیان  
 ثابت و حضرت حایه و صورتی از در عالم ارواح و هر  
 دو یکی از اذن و عالمی است با هم و ذات مستحقه **ب**  
 و نور نیست این رخ و رنگ . میخیزد کل باسم **موجبت**  
**مکاشفه** زنا و بیخاندن حکایتی عالم امر ساقی باقی از بنم  
 جنت ذاتیه و عقده صدق و ضلالت متضاد هر تنویدی

کلمه

بجای جنت صفاتیة شدند و انجانات مجزوات سر جنت  
 و خضایه اسماییه نور شرک زدند و مستانده بجای آب  
 صورتی زدند و رجعت انجالیه رجکامات و طاعت  
 جایزه و جلاله و زدند و در و سر و سر زدند **مکاشفه**  
 شریب موجب کما لکما کلین . بنامند انقار اب و لا فانی  
**ب** اما جام میخیزد . جلالت از برونش میخیزد  
 ما را با این که در جنتیم روزی است عشق و محبت . الباق  
 جامات یعنی فالیات و استعدادات اجیان نایمان  
 غیر اندک و بجای جنتی ذاتی الهیست **ب**  
 فیض الیهم و هر دو اسم را در **مکاشفه** بالبر **ب**  
 اما انوار حیات تجلیات صفاتیة و انطوائه اختلافاست  
 فالیات و مظاهر **ب** ازین سخن میخیزد  
 بر نور انوار آیت . و توکل است تجلیات در حدیث اصل  
 قلوب شش هر دو و عدلیت و عدلیت **ب**  
 یکیش است و عام را یکیش . و یکیش را یکیش و غیره را یکیش

**مکاشفه** اعیان لذت آنرا در که اعیانند شمر را چیده و  
 شاد میگرداند اذ اسکدرجه در مرتبه استقامت مرتبه و الوجود  
 بر صاحب وجود و عزت و عجب الوجود **مکاشفه**  
 کون کونی یکین بر کون **مکاشفه** عین مجری عینه  
**مکاشفه** اسکدر رخ حجاب و کشف غلب شود از  
 و در حجاب و رعای ضمیمه و امر حقیقت اطلاع با یمنها  
 غایبی که وجود کون جامع تجلی حقه است از کون  
 و در عقده و الوجود **مکاشفه** اما انوار العین الی عینه من  
 و لکن مودع و عینه لحدی صحت **ب** آن که کون از بر او است  
 که آیت کونان بکشد . بهر من از آفتاب روی الهی  
 که روشن و نور کون یافت آب شد کون و کون در آیت  
 اسم و اسم از شاد و در طایب اول ما جو آسمان شد  
 قلوب و راست غیر طایب **مکاشفه** جزو صحت و رضاه  
 بیرون مختلفه است و بیرون مختلفه در بطون غیر واحد  
**ب** در توفیق و در بر **مکاشفه** در بر توفیق و در بر طایب

دو

و بعضی محضت بقی برقی رب خود و برقی خود دانیم یک  
 هر چه دانسته بود دانسته باشی **ب** قطره برین و در آبند  
 غیر را این ما میانه **مکاشفه** سلطان سر او بدیدم بعضی  
 کشت که انغیایا الکدری بتفاح نتائج العیب که  
 اسماء ذاتیه اند در ناله وجود را که کون و اعیان خلعت لطیف  
 و تشریف نور وجود و اعیان نور و اولی غیر که خلعت  
 خلالت و قلع کسلت امات یانت حقیقت انسانیة  
 است که صورت اسم جامع الهیست و همه عالم  
 مظهر الی **ب** که کونیه و لکرم . غیر ذات و صفات  
 و هو قول لبان ترتبه **مکاشفه** فلان الحق العینی فاعله  
 بناجا الهیست نا غفوتی مقصد **ب** اسو کونیت و عالم طریق  
 و طریق الی این کج اسم . این طریق و کج اسد طریق  
 و حقیقت عینی کج اسم . ساخوری در سر است ان کیست  
 نام را رخ و نام جام جم . این معانی دارند آن یک معانی  
 فخر الی جمیع کرده **مکاشفه** قطره که در دنیا



















**تبعی** عیب الی که بموجب بارین بموجب بند بنایک

مین بموجب عیب را شاهره میفرماید **ب** روزی بوی میام

روزی شکر بویام: ازین روایه میفرماید **ب** روزی بوی میام

فصحا بیکم میکت عینه: و سکان کوفی و کست کوند

با مینا بجای یا کون کوفی: اسکون کوفی و کست کوند

**تبعی** علامت عارف بالله بحقیقت مومنه است

کعبه اگر غیر آفتاب ترک عارفان از صلح صورت طلوع

کند و دیگری برتر از صلح خود میزند سر اولیای مومنه

از علم او باور **ب** و سکن کوفی میام و کوفی عارفان را میفرماید

عارفان بایز برتر از کوفی **ب** عارفان را میفرماید

خوبی جان و نهالی جز و عارفان است از آنکه با عارفان را که

حضرت او توان کرد با عارفان و نهالی که کوفی را که

نیکو و سکن آنکه است احتیاج بر عارفان که احتیاج بر عارفان

و کاف که بسختی و نهالی که کوفی را که کوفی را که

الایه کار و چون بسیار و بسیار قاصدین را از اولاد کوفی قوم

دام بچیز بزند و غیر ایشان نمیباشد از آنکه عارفان را که

فرموده و کافان آن عارفان بدیشان خود و عارفان حضرت

الایه چنان عیبت و طمع قوم است که عیبت کند ما عیبت می

توان کرد لا حرم هم اند و نهالی که عیبت می کند و سکن بالله

زنی عیبت از آنکه و نهالی قوم و نهالی قوم و نهالی قوم

**ب** تدبیرت بیک غنیمتی: یاد الایه بچیز عیبت

بغیر ایشان را که عیبت کند **ب** عیبت

زفت بیان رک از آنکه عیبت زفت بیان عیبت و کوفی

جه جه بر اصلت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

خط بر کار آنکه عیبت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

ذات فقهان و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

و سکن و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

بود **ب** انعطاف بایر و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

آنها را و نهالی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

**ب** از آنکه عارفان را که عیبت کند و کوفی و کوفی

**تبعی** العارف اول و زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

حرف نیست حرف اول اسم حضرت **ب** زفت و کوفی و کوفی

نقطه اول اسم حضرت است **ب** زفت و کوفی و کوفی و کوفی

والعاف که حرفی از حرف است منفصل است بجمع منفصله است

**ب** یک حرفی از حرفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی

زفت و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی



مطابقه در این باب که از این سخن گویند یا از ادویه ایشان بر چه  
 و آنکه در گویند که خدا عالم را بر هر حال الله بفتح عالم الله  
 بفهم عالم و در هر حال از او جدا در هیچ وجهی در هر کس بر نبوده  
 در هر کس که در هر وقت مطابقه حقیقت و لدن است که  
 در نظام بر معنی که گفته بود در هر عالمی غایب و معنی از عالم  
 شده و باسی بر خود آمد و هویت معنی که آن وجه که باخته  
 رفته و در کس که از او جدا شده است اما آن که در هر حال  
 و عالم حقیقت است و است و است **در هر کس که در هر حال**  
 منبر و از این آیت است **در هر کس که در هر حال**  
 بحقیقت از هر آن است **در هر کس که در هر حال**  
 بودی که موجود است در وجود انسانی بر خودی عالم را بر خودی  
 بودی که معنی آن که در هر حال که در هر حال معنی که در هر حال  
 نشود هیچ حکم را از هر کس که اسم او صفات الهیه  
 در ظاهر بودی که در هر حال که در هر حال است و آن که اسم را  
 صفات الهیه خوانند و در هر حال صفات الهیه را اسمها را

و آن اسمها را از صفات طلب ظهور بر خود میکند  
 در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 دانسته شود و آن که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 اما در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 این که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
**در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که**  
 و صفات الهیه که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 باطل است و از این و نشی و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 وجود و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 قدیمه و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 ذلک الحدیث و چون میان صفت و حکم و نامی بر خودی که  
 مطابق حکم و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 از این و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که

آدم است و آنکه در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 نوبت با او و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 و عالم را بر هر کس که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 بجای او و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 ملک و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 ولایت و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 از در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 قوا و طبیعت و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 فلان ملک از هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 بر هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 نسخه ایست و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که

و آنکه در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 باطل است حقیقتی و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 باطن و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 جویند که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 ظاهر و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
**در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که**  
**در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که**  
 و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 هر شخص را از اینها که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 خلق و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 آن که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که  
 مانی و در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که در هر حال که



















[illegible]

حبیب سبحان خود را با خود را با خداوند چنانچه محبوب و محبوب است  
 حبیب را با ذنب تقرب نماید الا بحیثی که او را در این معنی مجرب  
 باشد و هر چه در حق حبیب است بر او ترجیح و بر او اولویت است که در کتاب  
 ملائکه الله المصلحه و بیایست با محب و بیایست که در  
 و با این صفتی صفت از آنکه است که در هر وقت در دست  
 شده از این راه پیدا میشود مشاهده خواهد که در هر آن عالم صلیب  
 جای خود پیدا نمیشاهد و عیناً عالم را ایجاد و در وقتی جای از هر  
 جایی خود **ب** مائیکه با خود **ب** مائیکه با خود **ب** مائیکه با خود  
 این مائیکه با خود **ب** مائیکه با خود **ب** مائیکه با خود **ب** مائیکه با خود  
 خود را با محب خود و مائیکه با خود **ب** مائیکه با خود **ب** مائیکه با خود  
 بیایست خود را است و آن حضرت تقابل و تقابل **ب** مائیکه با خود  
 و کل این معنی است در هر حال **ب** مائیکه با خود **ب** مائیکه با خود  
 و با او ذات مطهر و محراب است و هر صفتی از صفات جلاله و  
 جلاله و سبلا را با محب است و آن جلال ذات و جلاله است  
 ذات است از هر آن محب است و آن جلال صفات

[illegible][illegible]















بسم الله الرحمن الرحيم

باسم الاضططر وله الحمد والذكر والشكر في الدنيا والآخرة  
وله واصحابه الصالحين من العرب والعجم قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وكأني بالملك والمظفر  
من عند عهدي ثم هو ضايق والواضع بين الناس  
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا ازاله لا ياتنا وحاشا  
واخره شيا وعز اوله اخرون سيجي كل ابتلاء كما يشاء  
بحسب باطنها رجال بر كالروح بالروح ابره وجمالك فمودة  
اولا ما تكلم الله ورحي بجوحي في نعم نوبت بوجود وجود  
اوست كه وجمع النقيون وكان عليه القلوة والاسم  
بديا **الطيف** اي كرم نوبت خود بوش ودر حق رسالت  
دربس وحقيقة محمديه كه سميت بقرال واسطه انت  
سان مرتبة الهية ومجموع عالم صبا كنه مرتبة الهية واسطه  
بيان حقيقة روحانيه محمديه وسما فاذلت اخذت **حوت**

حوت وصاب آرب وصاب . آراب جز عرب وارب  
وجون سان مرتب عدم ذات عدم صبا نوبت خود حك اطلاق  
وحسك هم بحر حوت كرم فمود بواسطه كرم المظفرين شيب  
الجامين بالحبس شابت استفاضة ورايت من وجود  
بالاضافه فاذل من حقيقة اوله دليلت بوجود و  
الوجود وجود ان كرم غيب مجموع شهادت عدم نهاد كونت  
جامر است كه بجامع الكس كرم شريف داند وجود  
الكس لم يخاف الحق است وكونيت وان سميت  
اسماست قال الله تعالى وعلم آدم الاسماء كلها  
واود عليه السلام من اسماء وشاعر انما سأل الله عليه  
وسلم بيزستيات ما بين ديل ورايح لايج صبا الان راج  
دليست ببريت مطلوق وليست وحقيقة بر حقيقة  
فاخر **مدلول** ورايل ورا كس . ريت محققا  
فان رسول الله صلى الله عليه وسلم حبس  
مرا كس كرم فاذلت انما كس وقلب وحبس كرم

وصفات ودر كس حقيقت المومنين انما المومنين من انهم  
ودر ظاهر مظهر الوجود ريت الظاهر من انهم فمود  
روح كتاب ان ان ظهور بود انما معلوم شود كه بود ان  
انهم ورايت **نقل** ورايل ورا كس . ريت محققا  
**الطيف** اكس باي كرم كس كنه كه جود اسال ان  
تسمر ورايت نايه دوين شاعر اراجه خاست كنه ان  
استقامه مستخرج به بهي جود شاعر جود ان  
اركان بود كه انما اعلانها اوجه جود انما ابره من  
دربس هر كس عرضي جود ان شاعر شاعر ان ريت  
روح نبوي من جود كس ورايت عوي عوي روح  
سجاني بسبب وطوي كنه ودر مظهر فاذل روح رحلي جود  
الشي بر او فودت وكرم در ميان اهدا واصل ان عدم علم  
صبا كنه دم حامل ريت **نقل** كس كرم فاذل ورا  
او كرم من مظهر ورا . ورا كس كنه ورا كس كنه  
بوده كس ورايت . ورا كس كنه ورا كس كنه

است ان كرم ورا كس كنه . فاذلهم ورايت كس كنه  
برعاني كه در جود اوتاه ريت **نقل** ورايل ورا كس  
سميت كس كنه ورايل ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس  
آدم بامر سخن **الطيف** موجد عالم جود ان ريت آدم  
حق ارايه ريت آدم ايجاد فمود ودر صور ريت ابره فمود  
انهم ورايت كس كنه ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس  
**الطيف** كس كنه ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس كنه  
بذات كس كنه ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس كنه  
مهرت من آدم ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس  
**الطيف** جود ريت ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس كنه  
فاسيت ان كس كنه ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس كنه  
موجب سلم ريت كس كنه ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس  
و ريت ريت ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس  
اريت حضرت جلال الله جل جلاله جل جلاله جل جلاله  
فمود ريت ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس كنه ورا كس























[illegible]

三

[illegible]







[illegible][illegible][illegible][illegible]



































[illegible]

بخانه بجهت عداوت همدار را این عداوت خود را قدر کاردار  
 مستقیم و هم بجهت هم از او هر قدر عداوت و عداوت  
 خطبه از او بر نگرفتار به قدر قدر بجا نطق است و مشیت  
 حقیر اگر است دوست و برادر است و مشایخ هم زبان مرد است  
 و هم بعضی مرد است **ب** به با پدر و مادر است و بگویند هر چه  
**ب** بر پدر و مادر است و بگویند هر چه **ب**  
 به هم بگویند که مستور است **ب** ملاد از این که بگویند بعضی  
 بعضی تو را از چیزی بدی و حق و عداوت آن شی و کلامه بود از آنچه  
 تو خواهی **ب** تو از خود هر چه از خود خواهی که شک نیست که مستور است  
 و شاید که مست نیست از این که مست باشد و از پدر و مادر از مرد  
 موضع و مستی و در آن که مست باشد و از پدر و مادر از مرد  
 یکی به با او از این که مست باشد و از پدر و مادر از مرد  
 حق تعالی و توفیق از مستعد است که مست باشد و از پدر و مادر از مرد  
 و نقصان نیاید **ب** در این که مست باشد و از پدر و مادر از مرد  
 و مستی و توفیق از مستعد است که مست باشد و از پدر و مادر از مرد

[illegible][illegible]



























[illegible][illegible][illegible][illegible]



[illegible][illegible][illegible][illegible]



[illegible][illegible]

This image shows a close-up of a manuscript page with dense, handwritten text in a cursive script, likely Arabic or Persian. The text is written on aged, yellowed paper and is arranged in horizontal lines across the page. The script is highly stylized and fluid, with many ligatures and varying line heights. The ink appears to be a dark brown or black, and the overall appearance is that of an old, well-used document.

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a page from a book. The text is dense and covers most of the page, with some marginalia on the left and right sides. The script is cursive and characteristic of the Safavid or Qajar periods.

و بعد در میان صف هو صوفی غیر دودخی از اجزای است  
بکار بردن است و تکیه بر انرا می کند و هر دانه در دود و دانه بر طبعی بر تنبیه است  
بنظر اولی و تنبیه در طبعی است و هر دانه از دانه خاص در دود و دانه به دانه  
که از این به بقیه دانه اند و در غیر کار می تواند از دانه است و بقیه دانه است  
و هر یک به نام است **ب** کم نمی بکار بردن از دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه  
اما تنبیهی که باشد و کم نمی بکار بردن از دانه که در دود و دانه که در دود و دانه  
بکار بردن از دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه  
باقی بر این است اما بکار بردن از دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه  
الیه و دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه  
فان بکار بردن از دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه  
الیه و دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه  
و بکار بردن از دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه  
که مناسب مناسب است و در دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه  
و در دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه که در دود و دانه

[illegible]























[illegible]

三

[illegible][illegible][illegible]



